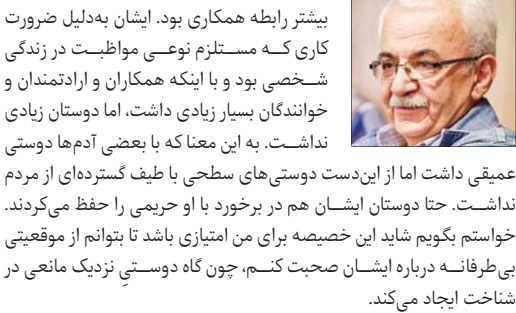




حسین معصومی همدانی، معاصرکردن ترجمه

حقیقت این است که رابطه من با آقای نجفی بیشتر رابطه همکاری بود. ایشان به‌دلیل ضرورت کاری که مستلزم نوعی مواظبت در زندگی شخصی بود و با اینکه همکاران و ارادتمندان و خوانندگان بسیار زیادی داشت، اما دوستان زیادی نداشت. به این معنا که با بعضی آدم‌ها دوستی عمیقی داشت اما از این‌دست دوستی‌های سطحی با طیف گسترده‌ای از مردم نداشت. حتا دوستان ایشان هم در برخورد با او حریمی را حفظ می‌کردند. او اگر به تاریخ ترجمه آثار ادبی در ایران نگاه کنیم، می‌بینم که به ابتدا با بی‌طرفانه درباره ایشان صحبت کنم، چون گاه دوستیِ نزدیک مانعی در شناخت ایجاد می‌کند.

می‌خواهم راجع به خصوصیتی در کار آقای نجفی صحبت کنم که مختص ایشان نیست و درواقع تسلی از مترجمان در این‌مملکت این خصوصیت را داشتند و آن مسئله معاصرکردن ترجمه با آثار ترجمه‌شده بود. اگر به تاریخ ترجمه آثار ادبی در ایران نگاه کنیم، می‌بینم که به ابتدا آثاری را ترجمه کرده‌ایم که از نوشته‌شدن‌شان در زبان اصلی مدت زیادی گذشته است. ترجمه این آثار به‌دلیل ارزش کلاسیک آنها نبوده، این‌طور هم نبوده است که مترجمان ما برنامه سنجیده‌ای در ذهن داشته باشند؛ که ابتدا آثار کلاسیک را ترجمه کنند و بعد به سراغ آثار جدیدتر بروند تا برسیم به آثار معاصر. بلکه توقع کلی که در ادبیات وجود داشت سبب می‌شد که به برخی جریان‌ها بیشتر توجه شود. مثلاً در ترجمه‌های تئاتری، علّت توجه به مولیر این بود که مولیر نویسنده بزرگی است که هست، بلکه به این دلیل بود که مضامینی اجتماعی در آثار او وجود داشت که در جامعه ما نیز مطرح بود. مسائلی همچون ریا و تقدس‌مابی که قبل از مشروطه و در دوران مشروطیت وجود داشت موجب شد ترجمه آثار مولیر با شد بود. بعدها در دوران رضاشاه و که بعد دهه، فضای کلی ترجمه‌ها رمانتیک بود. یعنی عمدتاً آثاری ترجمه می‌شدند که مضمون رمانتیک داشتند و صاحبان‌شان رمانتیک محسوب می‌شدند. مثال جالب این قضیه «بینوایان» ویکتور هوگو است که مرحوم حسینی‌قلی مستعان حوالی سال‌های ۱۳۰۰–۱۳۰۳ ترجمه کرده است. این ترجمه آن‌قدر برای ما قدیمی است که همه فکر می‌کنیم «مادام بوواری» بعد از آن نوشته شده است به‌خاطر اینکه حدود پنجاه سال بعد از «بینوایان» ترجمه شد. این در حالی است که به‌لحاظ زمانی «مادام بوواری» پنج سال قبل از «بینوایان» نوشته و منتشر شده بود. این یعنی فضای آن دوران «بینوایان» را مطرح می‌کرد اما «مادام بوواری» را مطرح نمی‌کرد. که این البته دلایل مختلفی دارد. شاید یکی از آن دلایل گستاخی مضمون «مادام بوواری» باشد. اما فقط گستاخانه‌بودن مضمون نبود چون در همان دوران کتاب‌هایی ازجمله «ترانه‌های بیلیتیس» را ترجمه می‌کردند که مضامین آن بیشتر از «مادام بوواری» خلاف عرف بود. به‌هرحال جریان مخالف نیز که عموماً جریان چپ بود، نویسندگان خودش را داشت. ملاک آنها بیشتر مضمون اجتماعی آثار بود، اینکه چقدر این آثار بازتاب جامعه خودشان هستند و چقدر به مبارزه و مقاومت توجه دارند. درواقع می‌شود گفت از حدود سال‌های دهه سی است که جریان دیگری در ترجمه ایران پدید می‌آید و آقای نجفی جزو این جریان اخیر است. جریانی که سراغ آثار معاصر می‌رفت، آثاری که با ما فاصله زمانی اندکی داشتند. شاید این موضوع اولین‌بار در ترجمه آثار آمریکایی در ایران پیدا شد که مترجمانی به ترجمه آثاری از همینگوی، فاکتر و اشتاین‌بک پرداختند. البته از انتشار آنها هم بیست سی سال می‌گذشت اما نسبت به بالزاک و تولستوی معاصرتر محسوب می‌شدند. آقای نجفی جزو کسانی بود که لافل در بخشی از دوران کاری خود آثاری را ترجمه کرد که زمان اندکی از انتشار آنها در زبان اصلی‌شان می‌گذشت مثل «پچه‌های کوچک قرن»، «شنه و یکشنبه در کنار دریا» و «گوشه‌نشینان آلتونا». اینها آثاری بودند که فاصله انتشارشان در زبان اصلی با ترجمه‌شان در زبان فارسی به یکی دو سال تا نهایتاً ده سال می‌رسید. نوعی

داشت و معروف بود که چندان اهل حضور در جمع نیست. اما یک سال بعد از درگذشتش مراسمی برگزار شد که با هدف جلب توجه مخاطبان به صداهای تازه در عرصه ترجمه ادبی و معرفی ترجمه‌های ارزشمند در حوزه داستان و رمان» شکل گرفته است. جایزه نجفی، به ترجمه ادبی اختصاص دارد و هیئت داوران آن عبارت‌اند از: ضیاء، موحد، علی معصومی همدانی، عبدالله کوثری، مهستی بحرینی، محمود حسینی‌زاد و مژده دقیقی. دبیر این جایزه هم علی‌اصغر محمدخانی است. در بخشی از توضیحاتی که درباره این جایزه نوشته شده، آمده: «پس از چند نوبت فراخوان و پیگیری از ناشران هشتاد اثر ترجمه منتشرشده در سال ۱۳۹۴ در حوزه داستان کوتاه و رمان از زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، اسپانیایی و ترکی به دبیرخانه جایزه رسید… هیئت داوران در نهایت چهار رمان و یک مجموعه‌داستان را شایسته راهیافتن به مرحله نهایی داوری تشخیص داد.» پنج کتاب مورد اشاره این‌ها هستند: «آشیانه اشراف» ایوان تورگنیف با ترجمه آبتین گلکار (برنده جایزه)، «آتچه با خود حمل می‌کردند» تیم اوبراین با ترجمه علی معصومی، «در راه» جک کراواک با ترجمه احسان نوروزی، «کیسول زمان» پل استر با ترجمه خجسته کیهان و «گاردن پارِتی» نوشته کاترین منسفیلد با ترجمه نرگس انتخابی. حکایت این جایزه جدا از جایزه‌های دیگر ادبی و هنری نیست و می‌توان با نگاه‌های مختلف به دفاع یا نقد آثار برگزیده آن پرداخت. اما



خطر هم در این ترجمه‌ها وجود دارد. ممکن است یک اثر، مسئله خاص یا حادی را در جامعه خود مطرح کند که در زمانی به درخواست اجتماعی خاصی جواب بدهد و اقبالی پیدا کند و بعد از مدتی هم فرواش شود، اما در جامعه مقصد ممکن است چنین مسئله‌ای مطرح نباشد. پس نوعی خطرکردن در انتخاب این آثار نسبت به آثاری که امتحان خود را پس داده‌اند وجود دارد. برخی از ترجمه‌های آقای نجفی از این دسته‌اند، یعنی آثاری هستند که الان در جامعه خود چندان مقبول نیستند. اما این آثار تصور دیگری از ادبیات به‌دست می‌دهند که با خواندن آثار کلاسیک حاصل نمی‌شود و آن تصور هم‌زمان‌بودن و ربط ادبیات با زندگی است که در آثار معاصر بیشتر حس می‌شود. تصور کلی این است که ما هرچه در تاریخ ادبیات جلوتر می‌آییم انگار آثار ادبی وقایعی را شرح می‌دهند که یا در زمان نوشته‌شدن آثار یا به فاصله اندک از آن زمان رخ داده‌اند. در بعضی آثار داستایفسکی می‌بینیم که می‌گوید این وقایع اخیراً در فلان شهر رخ داد. با بعضی از این آثار مثل «مادام بوواری» احیاناً در ایده کلی‌شان از خبری در روزنامه و مواردی مثل این متأثر بودند که از زمان رخ‌دادنشان چندان نمی‌گذشته است. مثلاً درمورد «مادام بوواری» می‌گویند شاگرد پدر فلورس سرگذشتی داشته که شبیه به سرنوشت شوهر اما بوواری در این داستان است. به‌هرحال این آثار وقتی در زبان‌های اصلی‌شان چاپ شدند تأثیری در خواننده داشتند که کیفیت‌اش برای ما مجهول است ولی این تأثیر متفاوت است با تأثیری که خواننده از خواندن رمان تاریخی می‌گیرد یا از اثری که رویدادهایش در لازمان رخ داده است. این کیفیت متأسفانه در ترجمه از دست می‌رود. برای اینکه ترجمه اولاً مستلزم یک فاصله زمانی است، ثانیاً فاصله فرهنگی هم وجود دارد. چون ربط و مناسبتی که اثر در زبان اصلی دارد ممکن است در زبان و فرهنگ دوم وجود نداشته باشد. ولی به‌هرحال هرچه این فاصله کمتر باشد شاید اثر پیامی دیگر منتقل کند، پیامی که در زمان خودش منتقل شده است. این انتقال ممکن است در دوره‌های بعد به دست نیاید اما گمان می‌کنم درمورد یک نسل از نویسندگان ما این اتفاق افتاده است. مثلاً ترجمه «پچه‌های کوچک این قرن» جزو آثاری بود که آقای نجفی ترجمه کرد و به لحاظ زمانی فاصله کمی با انتشار اثر در زبان اصلی داشت با درمورد «شنه و یکشنبه در کنار دریا» هم می‌توان همین را گفت. چون این آثار معاصر به لحاظ ادبی تکنیک‌های جدیدتری را منتقل می‌کنند و تجربه‌های آثار بعدی در این‌ها هم منعکس است.

شاید یکی از دلایلی که نجفی به سراغ این آثار می‌رفت این بود که او اهل کار آسان نبود. او به‌سراغ آثاری می‌رفت که نوعی چالش در آنها وجود داشت. یکی از این چالش‌ها، اعتقادی بود که نجفی داشت مبنی بر این‌که با زبان فارسی آدم‌یزادی تقریباً می‌توان همه‌چیز را ترجمه کرد. یعنی لزومی به پشت‌کوب‌وآوردن‌های زبانی نداریم حتی اگر متنی که ترجمه می‌کنیم متن چندان متعارفی نباشد. آثار متأخر از سویی بسیاری از تحولات و نوآوری‌های زبان‌شان را منعکس می‌کنند و این ویژگی در آثار کلاسیک کمتر وجود دارد. از سوی دیگر نجفی سعی می‌کرد این آثار را به فارسی آدم‌یزادی ترجمه کند؛ فارسی‌ای که از یک‌طرف کم‌ترین فاصله را با فارسی کلاسیک و از طرفی دیگر با فارسی متعارف گفتار مردم داشته باشد. حفظ این تعادل برای او جاذبه زیادی داشت. از این حیث بعضی نمونه‌ها در ترجمه‌های نجفی واقعاً ممتاز است. این موضوع یک پیامی هم برای خوانندگان و به‌خصوص اهل ادب داشت. بخشی از کارهای نجفی ممکن است به اندازه «خانواده تیبو» توسط خوانندگان عادی خوانده نشده‌باشد اما برای اهل قلم و نویسندگان خوش‌داستان می‌نوشتند خیلی مفید بود. برای اینکه شاید این آثار حامل تکنیک‌ها، شگردها و نوآوری‌های ادبی بودند که ذهن پذیرای این نویسندگان می‌توانست به سرعت آنها را جذب و در کارهایشان ادغام کند. به‌همین دلیل نجفی به‌خاطر حضورش و گفت‌وگوها و راهنمایی‌هایش تأثیر زیادی در بسیاری از نویسندگان مطرح معاصر ما دارد. یکی دیگر از عوامل این تأثیر این بود که نجفی ما را به سمت خواندن آثار معاصر سوق می‌داد و از طرف دیگر برخی از متون این آثار را هم خودش ترجمه کرده و در اختیار نویسندگان ما قرار داده است. البته نجفی در

ادبیات

گزارشی از مراسم نخستین سالمرگ ابوالحسن نجفی و جایزه‌ای به‌نام او

سالی بعد از ابوالحسن نجفی

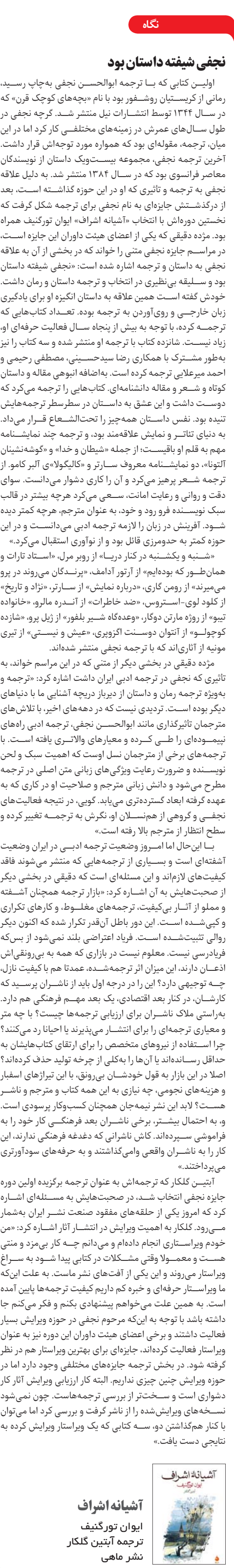
عکس: نجفی نجفی

این بود پایان ماجرا

پارسا شهری؛ «روز روشن و بهاری به شامگاه نزدیک می‌شد. ابرهای گلی‌رنگ کوچکی بر فراز آسمان صاف دیده می‌شد. به‌نظر می‌آمد ابرها در عرض آسمان شناور نیستند، بلکه به اعماق لاجورد فرو می‌روند. جلو پنجره کشوده ساختمانی زیبا در یکی از خیابان‌های حاشیه شهر مرکزی … (ماجرا به سال ۱۸۴۲ بازمی‌گردد) دو زن نشستہ بودند: یکی حدود پنجاه سال داشت و دومی دیگر پیرزنی هفتادساله بود. نام خانم اولی ماریا دمیتزیونا کالیتینا بود. شوهرش، دادستان پیشین ایالت، که خبرگی‌اش در امور زبازندِ خاص و عام بود، مردی بود مصمم و پراثرزی، کج‌خلق و یکدنده، که ده‌سالی پیش از آن مرده بود. او تحصیلات شایسته‌ای داشت و در دانشگاه درس خوانده بود، ولی چون اصل و نسبش به طبقه‌ای فقیر می‌رسید، خیلی زود دریافت که باید راه خود را هموار کند و به پول و پله‌ای برسد. ماریا دمیتزیونا با عشق به همسری او درآمد: او مرد بدقیافه‌ای نبود، عاقل بود و اگر می‌خواست، بسیار باحبت هم می‌شد. ماریا دمیتزیونا (که نام خانوادگی‌اش پیش از ازدواج پستووا (بود) در کودکی پدر و مادرش را از دست داد، چندیالی را در مسکو، در انستیتو سیری کرد، و پس از بازگشت از آتچا، به همراه عمه‌جان و برادر بزرگترش در پنجاه‌گی‌ولتری … در تحصیل‌کردگی خود در روستای پاکروف‌سکویه ساکن شد…»
رمان «آشیانه اشراف» اثر ایوان تورگنیف با این جملات آغاز می‌شود. این رمان روایت زندگی رویدن، شخصیت محوری آن است که به‌نوعی آدم زبادی است. فردی از طبقه اشراف، تحصیل‌کرده و پُر از ایده‌هایی که تنها در سر موجودیت می‌یابند و در عمل چندان به‌کار نمی‌آیند. تورگنیف را در کنار دو غول ادبی روسیه و جهان، داستایفسکی و تولستوی از بزرگ‌ترین نویسندگان روسیه دانسته‌اند. تورگنیف را بسیار متأثر از قیام دکابریست‌ها می‌دانند که تأثیری عمیقی بر تاریخ روسیه گذاشت و این تأثیر را می‌توان در آثار او و حتا تولستوی و داستایفسکی هم سراغ گرفت. ترجمه آثار این نویسنده روس که بیش از دیگران او را غربی خوانده‌اند، به دهه بیست بازمی‌گردد… همین کتاب «آشیانه اشراف» نیز که با لحنی گزارشی وضعیت حاکم بر جامعه دوران خود را توصیف می‌کند و روایت افول اشرافیت در روسیه است، پیش‌تر در اوایل دهه شصت با ترجمه محمود محرر‌خامسی درآمده بود.

پیش از آن نیز در دهه سسی تورگنیف در ایران با اقبال بسیاری مواجه شده بود و جالب آنکه مترجمان آثار او در این دهه غالباً از سفرا و افرادی بودند که مترجم ادبی محسوب نمی‌شدند و این شاید نشانه‌ای باشد برای شناخت سمت‌وسوی آثار تورگنیف و تفاوتی که او با نویسنده‌ای چون داستایفسکی داشت. اخیراً نیز ترجمه‌ها و انتشار آثاری از ادبیات روس نشان از همین روحیه دارد. همین که او را غربی‌ترین نویسنده روس خوانده‌اند خود نشان از فاصله او از فضای حاکم بر ادبیات قرون نوزدهم و بیستم روسیه دارد. البته این غربی‌بودن را صرفاً باید فاصله‌گرفتنی آشکار با ایده‌های کمونیسم و رئالیسم آن دوران دانست. خود تورگنیف معتقد است «آشیانه اشراف» ازجمله آثار اوست که با اقبال بسیار مواجه شد و همین رمان او را به نویسنده‌ای سرشناس در میان خوانندگان بدل کرد. رمانی که حوالی دوست صفحه به سرگذشت بسیاری از آدم‌ها موجود در جامعه خودش ازجمله رویدن می‌پردازد و سراخر سرانجام آنها را به نقل‌قول‌ها می‌سپارد و سرنوشت قطعی افراد را بیان نمی‌کند. «خواننده ناراضی شاید بپرسد: این بود پایان ماجرا؟ ولی که نه می‌توان گفت درباره انسان‌هایی که هنوز زنده‌اند، ولی دیگر از کار و بار زندگی زمینی دست شسته‌اند…

لحظات و احساساتی در زندگی هست که… تنها باید اشاره‌ای به آن‌ها کرد و از کنارشان گذشت.» جمله اخیر شاید مانیفست تورگنیف در ادبیات نیز باشد.



نجفی شیفته داستان بود

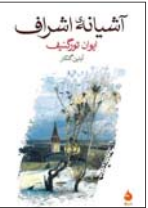
اولین کتابی که با ترجمه ابوالحسن نجفی به‌چاپ رسید، رمانی از کریستیان روشفورو بود با نام «پچه‌های کوچک قرن» که در سال ۱۳۴۴ توسط انتشارات نیل منتشر شد. گرچه نجفی در طول سال‌های عمرش در زمینه‌های مختلفی کار کرد اما در این میان، ترجمه، مقوله‌ای بود که همواره مورد توجه‌اش قرار داشت. آخرین ترجمه نجفی، مجموعه بیست‌ویک داستان از نویسندگان معاصر فرانسوی بود که در سال ۱۳۸۴ منتشر شد. به دلیل علاقه نجفی به ترجمه و تأثیری که او در این حوزه گذاشته است، بعد از درگذشتش جایزه‌ای به نام نجفی برای ترجمه شکل گرفت که نخستین دوره‌اش با انتخاب «آشیانه اشراف» ایوان تورگنیف همراه بود. مژده دقیقی که یکی از اعضای هیئت داوران این جایزه است، در مراسم جایزه نجفی متنی را خواند که در بخشی از آن به علاقه نجفی به داستان و ترجمه اشاره شده است: «نجفی شیفته داستان بود و سلیقه بی‌نظیری در انتخاب و ترجمه داستان و رمان داشت. خودش گفته است همین علاقه به داستان انگیزه او برای یادگیری زبان خارجی و روی آوردن به ترجمه بوده. تعداد کتاب‌هایی که ترجمه کرده، با توجه به بیش از پنجاه سال فعالیت حرفه‌ای او، زیاد نیست. شانزده کتاب با ترجمه او منتشر شده و سه کتاب را نیز به‌طور مشترک با همکاری رضا سیدحسینی، مصطفی رحیمی و احمد میرعلایی ترجمه کرده است. به‌اضافه انبوهی مقاله و داستان کوتاه و شعر و رعایت امانت، سعی می‌کرد هرچه بیشتر در سالی تنیده بود. نفس داستان همه‌چیز را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. به دنیا ای تئاتر و نمایش علاقه‌مند بود، و ترجمه چند نمایشنامه مهم به قلم او باقیست: از جمله «شیطان و خدا» و «گوشه‌نشینان آلتونا». دو نمایشنامه معروف سارتر و «کالیکولا»ی آلبر کامو. از ترجمه شعر پرهیز می‌کرد و آن را کاری دشوار می‌دانست. سالی دقت و روانی و رعایت امانت، سعی می‌کرد هرچه بیشتر در سالی سبک نویسنده فرو رود و خود، به عنوان مترجم، هرچه کمتر دیده شود. آفرینش در زبان را لازمه ترجمه ادبی می‌دانست و در این حوزه کمتر به دحومزری قائل بود و از نوآوری استقبال می‌کرد.»

«شنه و یکشنبه در کنار دریا» از روبر مرل، «استاد تارات و همان‌طور که بوده‌ایم» از آرتور ادامف، «پرندگان می‌روند در پرو می‌میزند» از رومن گاری، «درباره نمایش» از سارتر، «نژاد و تاریخ» از کلود لوی-استروس، «ضد خاطرات» از آندره مالرو، «خانواده تیبو» از روزه مارتن دوکار، «مده‌گاه شیر بلفور» از ژیل پرو، «شارده کوچولو» از آنتوان دوستنت اکزوبری، «عیش و نیستی» از تیری مونیه از آثاری‌اند که با ترجمه نجفی منتشر شده‌اند.

مژده دقیقی در بخشی دیگر از متنی که در این مراسم خواند، به تأثیری که نجفی در ترجمه‌های ایران داشت اشاره کرد: «ترجمه و به‌ویژه ترجمه رمان و داستان از دیرباز دریچه آشنایی ما با دنیاهای دیگر بوده است. تردیدی نیست که در دهه‌های اخیر، با تلاش‌های مترجمان تأثیرگذاری مانند ابوالحسن نجفی، ترجمه ادبی راه‌های نیمه‌بده‌ای را طی کرده و معیارهای والا‌تری یافته است. با ترجمه‌های برخی از مترجمان نسل اوست که اهمیت سبک و لحن نویسنده و ضرورت رعایت ویژگی‌های زبانی متن اصلی در ترجمه مطرح می‌شود و دانش زبانی مترجم و صلاحیت او در کاری که به عهده گرفته ابعاد گسترده‌تری می‌یابد. گویی، در نتیجه فعالیت‌های نجفی و گروهی از هم‌نسلان او، نگرش به ترجمه تغییر کرده و سطح انتظار از مترجم بالا رفته است.»

به‌این‌حال اما امروز وضعیت ترجمه ادبی در ایران وضعیت بی‌آشانه‌ای است و بسیاری از ترجمه‌هایی که منتشر می‌شوند فاقد کیفیت‌های لازم‌اند و این مسئله‌ای است که دقیقی در بخشی دیگر از صحبت‌هایش به آن اشاره کرد: «بازار ترجمه همچنان آشفته و ملو از آثار بی‌کیفیت، ترجمه‌های مغفلوط، و کارهای تکراری و کپی‌شده است. این دور باطل آن‌قدر تکرار شده که اکنون دیگر روای تثبیت‌شده است. فریاد اعتراضی بلند نمی‌شود از بس‌که فریادرسی نیست. معلوم نیست در بازاری که همه به بی‌ی‌روقتی‌اش اذعان دارند، این میزان اثر ترجمه‌شده، عمدتاً هم با کیفیت نازل، چه توجیهی دارد؟ این را در درجه اول باید از ناشران پرسید که کارشان، در کنار بعد اقتصادی، یک بعد مهم فرهنگی هم دارد. به‌راستی ملاک ناشران برای ارزیابی ترجمه‌ها چیست؟ با چه متر و معیاری ترجمه‌ای را برای انتشار می‌پذیرند یا احیاناً رد می‌کنند؟ چرا استفاده از بیروهای متخصص را برای ارتقای کتاب‌هایشان به حداقل رسانده‌اند یا آن‌ها را به‌کلی از چرخه تولید حذف کرده‌اند؟ اصلاً در این بازار به قول خودشان بی‌روقت، با این تیراهای اسفبار و هزینه‌های نجومی، چه نیازی به این همه کتاب و مترجم و ناشر هست؟ لابد این نشر نیمه‌جان همچنان کسب‌وکار پرسودی است. و، به احتمال بیشتر، برخی ناشران بعد فرهنگی کار خود را به فراموشی سپرده‌اند. کاش اشرانی که دغدغه فرهنگی ندارند، این کار را به ناشران واقعی وامی‌گذاشتند و به حرفه‌های سودآورتری می‌پرداختند.»

آبتین گلکار که ترجمه‌اش به عنوان ترجمه برگزیده اولین دوره جایزه نجفی انتخاب شد، در صحبت‌هایش به مسئله‌ای اشاره کرد که امروز یکی از حلقه‌های مفقود صنعت نشر ایران به‌شمار می‌رود. گلکار به اهمیت ویرایش در انتشار آثار اشاره کرد: «من خودم ویراستاری انجام داده‌ام و می‌دانم چه کار بی‌مزد و متنی هست و معمولاً وقتی مشکلات در کتابی پیدا شود به سراغ ویراستار می‌روند و این یکی از آفت‌های نشر ماست. به علت این‌که ما ویراستار حرفه‌ای و خبره کم داریم کیفیت ترجمه‌ها پایین آمده است. به همین علت می‌خواهم پیشنهادی بکنم و فکر می‌کنم جا داشته باشد با توجه به این‌که مرحوم نجفی در حوزه ویرایش بسیار فعالیت داشتند و برخی اعضای هیئت داوران این دوره نیز به عنوان ویراستار فعالیت کرده‌اند، جایزه‌ای برای بهترین ویراستار هم در نظر گرفته شود. در بخش ترجمه جایزه‌های مختلفی وجود دارد اما در دوره‌ای است و سخت‌تر از بررسی ترجمه‌هاست. چون نمی‌شود نسخه‌های ویرایش‌شده را از ناشر گرفت و بررسی کرد اما می‌توان با کنار هم‌گذاشتن دو، سه کتابی که یک ویراستار ویرایش کرده به نتایجی دست یافت.»



آشیانه اشراف

ایوان تورگنیف

ترجمه آبتین گلکار

نشر ماهی